

آشنایی با شاخص‌های دولت سنتی

کد موضوعی: ۳۳۰

شماره تاپی: ۱۴۶۲۳

دی‌ماه ۱۳۹۴

دفتر: مطالعات بنیادین حکومتی

به نام خدا

فهرست مطالب

| | |
|---------|---|
| ۱..... | چکیده |
| ۳..... | مقدمه |
| ۵..... | فصل اول - دولت سنتی و زمینه‌های شکل‌گیری آن |
| ۱۳..... | فصل دوم - مفهوم دولت و سیر تطور آن |
| ۳۷..... | فصل سوم - شاخص‌های دولت سنتی |
| ۴۴..... | نتیجه‌گیری |
| ۴۶..... | منابع و مأخذ |



آشنایی با شاخص‌های دولت سنتی

چکیده

هدف اصلی این گزارش بررسی و مطالعه دولت سنتی و تعیین شاخص‌های دولت یا دولت‌های سنتی در جامعه سیاسی است. مطالعه دولت از چنان اهمیتی برخوردار است که سخن گفتن از تدوین رشته‌ای با عنوان مطالعات دولت را معقول و منطقی می‌کند. دولت بزرگترین نهاد، سازمان، بازیگر و مهمترین رکن نظام سیاسی یک جامعه محسوب می‌شود و از نظر عملی مشکل بتوان زندگی جمعی را بدون دولت تصور کرد. زیرا وجود دولت نه تنها مبین مجموعه‌ای از نهادهاست، بلکه حاکی از نگرش‌ها و شیوه‌های اعمال و رفتاری است که منحصرأ مدنیّت خوانده شده و به حق جزئی از تمدن به‌شمار می‌آید.

در هر دوره‌ای اندیشمندان سرچشمه پیدایش دولت را در یک چیز دانسته‌اند. زمانی نظریه الهی دولت مورد قبول اکثر اندیشمندان و مردم بود. این نظریه‌ها دولت را به نظریه الهی نسبت می‌دادند. دوره‌ای نیز سرچشمه دولت بیشتر به قرارداد اجتماعی منسوب می‌شد. این نظریه‌ها دولت را نتیجه عمل ارادی و تعمدی انسان می‌دانستند. در این نظریه‌ها برای رضایت و توافق انسان‌ها در ایجاد یک سامان سیاسی با نوع خاصی از زمامداری جایگاه مهمی در نظر گرفته شده بود. این نظریه در برابر نظریه الهی دولت و نظریه دیگری قرار می‌گیرد که به نظریه منشأ طبیعی دولت معروف است. در نظریه‌ای که سرچشمه دولت را طبیعی می‌داند گفته می‌شود که انسان برحسب غریزه موجودی اجتماعی به‌شمار می‌آید.

در ادامه گزارش به تعریف دولت سنتی و خلاصه‌ای از تاریخچه پیدایش دولت‌های

سنتی پرداخته و نشان دادیم که قدمت تاریخی پیدایش دولت‌های سنتی بسیار بیشتر از قدمت پیدایش دولت‌های مدرن است. دولت‌های سنتی یا امپراتوری‌های سنتی توسط مرزهای مشخص تعیین نمی‌شدند، بلکه توسط سرحدات مبهم معین می‌شدند. آنها ممکن است مجموعه‌ای از مقررات را بر قلمروی خاص اعمال می‌کردند، اما به‌طور کلی آنها ظرفیت و توانایی اجرایی یا نظامی حکمرانی را نداشتند. به‌عبارت دیگر آنها نمی‌توانستند کنترل و نظارت روزمره را بر جمعیت‌های تحت فرمان خود اعمال کنند. البته هر چند استخراج منابع خیلی مهم بود، اما این استخراج برپایه نظام خراج‌گیری یا استثمار بوده است نه برپایه رژیم قانونی منظم مالیات‌ستانی.

مهمترین شاخص‌های دولت‌های سنتی عبارتند از:

- فقدان حاکمیت قانونی،

- نبود قانون اساسی،

- نبود بروکراسی،

- نداشتن حقوق شهروندی،

- خراج‌گیری،

- به‌کارگیری زور به جای اقتدار،

- استفاده از قدرت غیرشخصی،

- قلمرو سرزمینی نامعین و نامشخص،

- کنترل و استفاده نامشروع از ابزارهای خشونت.^۱

۱. سلسله گزارش‌های آشنایی با شاخص‌های دولت سنتی، مدرن و پست‌مدرن برای آشنایی اولیه با ادبیات موضوع است و نگاه ردی و اثباتی به موضوع ندارد.



دولت بزرگترین سازمان و مهمترین رکن نظام سیاسی یک جامعه است. سرآغاز دولت با پیچیدگی‌هایی همراه است که به دقت باید در مورد آنها اندیشیده شود. این اندیشیدن در چند بخش صورت می‌گیرد:

اول - از نظر عملی مشکل بتوان زندگی جمعی را بدون دولت تصور کرد. وجود دولت نه تنها بیانگر مجموعه‌ای از نهادهاست، بلکه حاکی از وجود نگرش‌ها و شیوه‌های اعمال و رفتاری است که منحصرأ مدنیته^۱ خوانده شده و به حق جزئی از تمدن^۲ به‌شمار می‌آیند. البته برخی که از مواضع فکری گوناگون نسبت به ضرورت وجود دولت شک و تردید کرده‌اند، اندیشه‌هایی درخصوص جامعه بی‌دولت عرضه داشته‌اند، لکن در سطوح امور روزمره، دولت به‌صورت ظریفی در قسمت عمده زندگی ما نفوذ و رخنه می‌کند. به‌عبارتی زندگی انسان در درون چارچوب دولت آغاز و پایان می‌یابد.

دوم - دولت نه نهادی منفعل و بی‌طرف است که بتوان آن را نادیده گرفت و نه حاصل تصادف صرف و ساده است. دولت خصوصیات سنتی دارد که به‌تدریج در طی زمان رشد کرده‌اند. با این حال فهم کامل شکل و ساخت دولت عمدتاً نیازمند درک نظریه‌های فلسفی، حقوقی و سیاسی مندرج در آن خصوصیات است. گاه این نظریه‌پردازی معطوف به گذشته^۳ است. به این معنا که در پی مفاهیم ماهیت ساختارهای موجود پس از پیدایش آنها برمی‌آید، اما در موارد دیگر خود نظریه موجب

-
1. Civility
 2. Civilization
 3. Expost Facto

پیدایش نهادهای خاصی شده است. از آنجا که نظریه‌های دولت اغلب هم شکل آن و هم نگرش‌های ما درباره آن را تعیین می‌کنند، بنابراین فهم نظریه‌های اساسی دولت باید بخشی از هرگونه آموزش سیاسی را تشکیل دهد.

سوم - پیچیدگی و ابهام قابل ملاحظه‌ای در پیرامون اندیشه دولت و به‌ویژه در ارتباط آن با مفاهیم دیگر مانند جامعه، جماعت، ملت، حکومت، سلطنت، حاکمیت و جز آن وجود دارد. اغلب این مفاهیم با مفهوم دولت خلط می‌شوند و این خلط نتیجه عدم توجه به کاربردهای گوناگون مفاهیم مذکور در حوزه‌های نظری مختلف است.

چهارم - یکی از وجوه ابهام‌انگیز نظریه‌پردازی سیاسی در دوران اخیر تأمل درباره مفاهیمی چون قانون، حقوق و تعهدات است. بنابراین به نظر می‌رسد که آشنایی با نظریه‌های دولت مقدمه لازمی برای مطالعه چنان مفاهیمی باشد.

با این حال تا اواخر قرن نوزدهم بجز مطالعات نقادانه برخی نظریه‌پردازان حوزه اجتماعی پژوهش‌چندانی درباره دولت انجام نشده است. در علوم سیاسی قبل از ۱۹۶۰، نظریه‌های سیاسی از مفهوم دولت تهی بود و مفاهیمی نظیر نظام سیاسی و حکومت به‌عنوان دو مفهوم جایگزین دولت به‌کار گرفته شده‌اند. در اواخر دهه ۱۹۷۰، مفهوم دولت ظهور مجدد یافت و از آن به‌عنوان تغییر پارادایمیک^۱ علوم اجتماعی و سیاسی تعبیر شد.

پرسش‌های اساسی این گزارش عبارتند از:

(الف) دولت چیست و چه نقشی در جامعه ایفا می‌کند؟

(ب) دولت سنتی چیست و زمینه‌های شکل‌گیری آن کدامند؟

(ج) شاخص‌های دولت سنتی کدامند؟



در پاسخ به سؤالات فوق ابتدا در فصل اول با مفهوم دولت شروع می‌کنیم. در این قسمت از نظریه‌های اندیشمندان و فلاسفه برای تشریح و نقش و اهمیت دولت در جامعه استفاده شده است. در ادامه به نقش و اهمیت دولت در جامعه اشاره و در این بخش به کارکردها و رسالت‌های دولت در جامعه پرداخته شد و به این امر اذعان شد که اداره جامعه بدون دولت امکان‌پذیر نیست.

در فصل دوم به تعاریف دولت سنتی و تاریخچه‌ای از فرآیند شکل‌گیری آن و همچنین اشکال گوناگون دولت‌های سنتی اشاره شد و در نهایت در فصل سوم به مهمترین شاخص‌های دولت‌های سنتی پرداخته است.

فصل اول - دولت سنتی و زمینه‌های شکل‌گیری آن

قبل از شکل‌گیری دولت‌های مدرن، سازمان سیاسی جوامع شکل‌های دیگری داشت که با اندکی مسامحه زیر عنوان دولت‌های سنتی جای می‌گرفتند. دولت‌های سنتی شکل‌های گوناگونی مانند دولت‌شهرها، نظام‌های فئودالی، امپراتوری‌های پاتریمونیا، امپراتوری‌های کوچ‌رو و امپراتوری‌های بروکراتیک و متمرکز داشتند.^۱ اولین دولت‌های سنتی عموماً به صورت مطلقه ظهور یافتند و ترتیبات نهادی جدیدی را برای سازمان سیاسی جامعه فراهم کردند. برخی ادعا کردند که دولت مدرن به نوعی دولت مطلقه است.^۲ در زمینه مطلقه بودن دولت‌های مدرن آرای متفاوتی وجود دارد، افرادی چون

1. Pierson, Christopher (1996) The Modern State, London and New York: Routledge. pp.11.

2. Pierson, Christopher (1996) The Modern State, London and New York: Routledge. pp.57

پوگی، نمود اولیه دولت مدرن را در قالب دولت مطلقه می‌دانند^۱ و افرادی چون گیدنز، دولت‌های مطلقه را جزء دولت‌های پیشامدرن قلمداد می‌کنند.^۲

شکل‌گیری دولت یک توسعه اجتماعی جدیدی در طول زمان بوده است. از نظر مان، کمتر از یک درصد از تاریخ انسانیت تحت اداره ابتدایی‌ترین اشکال دولت‌ها سپری شده است.^۳

تیلی، تاریخ دولت‌های سنتی را حدود ۶۰۰۰ سال تا ۸۰۰۰ قبل از میلاد تخمین می‌زند. در حالی که طول عمر دولت‌های مدرن بیشتر از ۳۰۰ سال نیست.^۴ مان، اعتقاد دارد که دولت - ملت‌های توسعه‌یافته محصول قرن بیستم بودند و بسیاری از آنها تنها بعد از سال ۱۹۴۵ ایجاد شده‌اند.^۵

دولت‌های سنتی یا پیشامدرن اشکال گوناگونی دارند. ایزنشتاد، این اشکال را بدین ترتیب اعلام می‌کند:

دولت‌شهرها، نظام‌های فئودالی، امپراتوری‌های پاتریمونیل (موروثی)، امپراتوری‌های بدوی کوچ‌رو و امپراتوری‌های تاریخی متمرکز بروکراتیک.^۶

از بین نمونه‌های بالا، در اروپا مهمترین دولت‌های سنتی قبل از ظهور فئودالیسم

1. Poggi, G. (1990) *The Development of Modern State*, London: Hutchinson. pp.42.
2. Giddens, Anthony (1985) *The Modern State and Violence*, London: Polity Press. pp.93.
3. Mann, M. (1986) *The Sources of Social Power, Volume I: A History of Power from the Beginning to AD 1760*. Cambridge: Cambridge University Press.
4. Tilly, C. (1990) *Coercion, Capital, and European States, AD 990–1990*. Oxford: Blackwell. PP.2.
5. Mann, M. (1993a). *The Sources of Social Power, Volume II: The Rise of Classes and Nation-States, 1760–1914*. Cambridge: Cambridge University Press. PP.117-118.
6. Eisenstadt, S. N. (1963) *The Political Systems of Empires*. Glencoe, IL: Free Press. PP.10.



احتمالاً دولت‌شهرها و اشکال متغیر امپراتوری‌های سنتی بوده است. در بسیاری از جنبه‌ها، این دولت‌های سنتی به‌لحاظ کیفیت از دولت‌های مدرن متفاوتند. آنها ظرفیت اعمال زور و اجبار بیشتری داشتند و تعداد کمی از آنها دارای یک قلمرو سرزمینی مشخص و معین بوده‌اند. اما همانگونه که گیدنز، می‌گوید: دولت‌های سنتی یا امپراتوری‌های سنتی توسط مرزهای مشخص تعیین نمی‌شدند، بلکه توسط سرحدات مبهم معین شده‌اند. آنها ممکن است مجموعه‌ای از مقررات را بر قلمروی خاصی اعمال می‌کردند، اما به‌طور کلی آنها ظرفیت و توانایی اجرایی یا نظامی حکمرانی را نداشتند. به‌عبارت دیگر آنها نمی‌توانستند کنترل و نظارت روزمره را بر جمعیت‌های تحت فرمان‌شان اعمال کنند. استخراج منابع خیلی مهم بود، اما این استخراج برپایه نظام خراج‌گیری یا استثمار بوده است نه برپایه رژیم قانونی منظم مالیات‌ستانی.

دولت‌های سنتی به‌طور کلی از مفاهیمی مانند حاکمیت، اقتدار انحصاری، ملیت‌گرایی، قانونمندی و غیره برخوردار نیستند. آنها همچنین به این خودآگاهی دست نیافته‌اند که خودشان را به‌عنوان دولت در میان سایر دولت‌ها در نظر بگیرند. یعنی به خودآگاهی که مشخصه دولت در دوران مدرنیته است دست نیافتند.

هلد، پنج نظام دولتی را بیان می‌کند که عبارتند از:

۱. امپراتوری‌های سنتی خراج‌بگیر،
۲. فئودالیسم: نظام‌های اقتدار تفکیکی،
۳. اجتماع سیاسی اصناف،
۴. دولت‌های مطلقه،

۵. دولت‌ملت‌های مدرن.^۱

اشکال دولت‌های سنتی

الف) امپراتوری‌ها

امپراتوری‌ها یا نظام‌های امپراتوری، به‌خصوص به‌لحاظ حجم و عظمت خود قرن‌ها بر تاریخ دولت حاکم بوده‌اند. امپراتوری‌ها برای حفظ و بقای خود به انباشت و تمرکز ابزار اعمال قهر و مهمتر از همه توانایی جنگیدن نیاز داشتند. هنگامی که این توان از بین رفت، امپراتوری‌ها متلاشی شدند.

در آغاز همه امپراتوری‌های سنتی محصول گسترش قدرت‌های پایه و دولت‌های محدودتر بودند. علاوه بر این به‌کارگیری قدرت نظامی مهمترین عامل ایجاد و حفظ مرزها بود، هرچند مرزها سیال بودند و به تبعیت از الگوهای شورش و اشغال تغییر می‌کردند. مرزهای سرزمینی به هیچ‌وجه مرزهای ثابتی به‌شمار نمی‌آمدند.^۲

درحالی که امپراتوری‌ها غالباً دارای راه‌های تجاری بسیار طولانی بودند و مستقیماً به دادوستدهای تجاری با قلمروهای دوردست می‌پرداختند، احتیاجات اقتصادی آنها عمدتاً از طریق اخذ خراج^۳ تأمین می‌شد که در صورت کاهش قدرت نظام آنها بخشی از آن در معرض تاخت‌وتاز قرار می‌گرفت. نظام خراج از امپراتور و دستگاه اداری و نظامی او حفاظت می‌کرد. اما امپراتوری‌ها هر اندازه هم که در مقابل مراکز قدرت مخالف

1. Held, D. (1992) 'The development of the modern state', in S. Hall and B. Gieben (eds) Formations of Modernity. Cambridge: Polity.

2. Giddens, A. (1985) the nation-state and violence, Cambridge, polity press. pp.80-81.

3. Tribute



نیرومند بودند، فقط می‌توانستند اقتدار اداری محدودی را اعمال کنند. امپراتوری‌ها بر گستره جوامعی سیطره داشتند که به‌لحاظ فرهنگی متنوع و ناهمگون بودند. امپراتوری‌ها فرمانروایی^۱ می‌کردند نه حکومت،^۲ به بیان دیگر امپراتوران بر یک فضای اجتماعی و جغرافیایی محدود سیطره داشتند و فاقد ابزار اداری لازم یعنی نهادها، سازمان‌ها، اطلاعات، نیروی انسانی کارآمد و نظایر آن، برای ایجاد تشکیلات اداری منظم در قلمروهای مورد ادعای خود بودند.

ب) فتودالیسم

فتودالیسم که یک نظام سیاسی همپوشان دارای قدرت تفکیک یافته بود در فاصله قرن‌های هشتم تا چهاردهم صورت‌های گوناگونی به خود گرفت. این نظام به‌طور کلی با شبکه‌ای از پیوندها و تعهدات متقابل و نظام‌های حاکمیت تکه‌پاره در بخش‌های کوچک و خودمختار مشخص می‌شد.^۳ هیچ یک از فرمانروایان و دولت‌ها بر یک قلمرو جمعیت معین حاکمیت کامل نداشتند.^۴ در این نظام قدرت و تنش‌ها فراوان بود و اغلب به جنگ منتهی می‌شد.

نخستین ریشه‌های فتودالیسم را می‌توان در بقایای امپراتوری روم و فرهنگ نظامی‌گری و نهادهای قبایل ژرمن دنبال کرد.^۵ در میان مردم، وفاداری به جنگ و رهبری مؤثر آن به ایجاد رابطه ویژه میان یک فرمانروا یا ارباب یا شاه و جنگجویان برجسته قبیله منجر شد. این جنگجویان واسی (واسال، خدمتگزار) نامیده می‌شدند و به

1. Rule

2. Govern

3. Poggi, G.(1990) the state: its nature, Development and prospects, Cambridge, polity press. pp.27.

4. Bull, H.(1977) The Anarchical Society, Cambridge, MacMillan. pp.254.

5. Poggi, G. (1978) The Development of Modern State, London: Hutchinson. pp.35-37.

ارباب خود اعلام وفاداری و با او بیعت می‌کردند و در عوض از برخی مزایا و حمایت او بهره‌مند می‌شدند. البته در پایان این سلسله‌مراتب اکثریت جمعیت قرار داشت که آنها موضوع^۱ فرمانروایی بودند، اما هیچ‌گاه به فاعلان^۲ مناسبات سیاسی تبدیل نمی‌شدند.^۳

ج) اجتماع سیاسی اصناف^۴

پوگی، بر این باور است که اجتماع سیاسی اصناف دارای ساختار و تشکیلاتی سیاسی هستند که از فئودالیسم متمایزند. برخی از نظریه‌پردازان اعتقاد دارند که مجموعه تحولاتی در اواخر دوران فئودالی اتفاق افتاد که ظهور توتالیتراریسم را پیش‌بینی می‌کرد. با وجود این به نظر می‌رسد در قرون ۱۲ و ۱۳ نظام سیاسی یا اجتماع سیاسی اصناف وجود داشته است.

براساس نظر پوگی، روابط و نیازهای جدیدی در اواخر قرون وسطی در شهرهای کوچک شکل گرفت و رابطه ارباب- رعیتی فئودالیسم در تأمین نیازهای اشتراکی یا جمعی تجاری ساکنین این شهرها نامناسب شد. منافع تجاری اربابان ایجاب می‌کرد که توجه خود را به قلمروهای وسیع‌تری معطوف کنند تا بتوانند آشکال سازمان سیاسی خویش را گسترش بدهند.

پوگی، اعتقاد دارد که جامعه سیاسی این اصناف و گروه‌ها از نظام فئودالی متمایز است. زیرا نظام سیاسی اصناف در اجرای اموراتشان سازمان‌یافته‌ترند، قلمرو مشخص‌تری دارند و کارکرد دوگانه‌ای دارند. از یک طرف در برابر حاکم برای دفاع از

1. Objects

2. Subjects

3. Poggi, G. (1978) *The Development of Modern State*, London: Hutchinson. pp.23.

4. The polity of Estates



صنفا و رسته‌ها صف‌آرایی می‌کند و از طرف دیگر باعث همبستگی این دو دسته در قانونگذاری می‌شود.^۱ وی اجتماع سیاسی این دسته‌ها و صنفا را به‌عنوان نظام ابتدایی مدرن قانونگذاری وصف می‌کند.

د) حکومت‌های مطلقه^۲

در ارتباط با تعلق دولت مطلقه به دوره سنتی و مدرن اختلاف نظر وجود دارد. در این راستا، هنشال،^۳ درخصوص کاربست‌پذیری حکومت مطلقه برای توصیف هر شکل تاریخی از دولت به‌طور جدی محتاط است.^۴ پوگی، دولت مطلقه را به‌عنوان یکی از عوامل اولیه تجسم نهادینه دولت مدرن در نظر می‌گیرد.^۵ اما گیدنز، برعکس او اعتقاد دارد که دولت مطلقه هنوز یک دولت سنتی است.^۶ با این اختلاف نظر در اینجا به نظر می‌رسد که مطلق‌گرایی مرحله انتقال و گذار باشد. بیشتر خصوصیات و ویژگی‌های دولت‌های مدرن به‌طور چشمگیری محصول مطلق‌گرایی است. به‌عبارت دیگر دولت‌های مدرن در برخی از جنبه‌های مهم، هنوز به‌طور مشخصی مطلق‌گرا هستند.

آندرسون، در کتاب خود به نام «تبار و دودمان دولت مطلق‌گرا»، در تعریف این دولت می‌گوید: مطلق‌گرایی اساساً استقرار نو و باز تجدید دستگاه سلطه فئودالی است.^۷ مطلق‌گرایی به‌طور قطع با انتقال تدریجی از سیستم فئودالی به اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری

1. Poggi. G. (1990) the state: its nature, Development and prospects, Cambridge, polity press. pp. 40-41.

2. Absolutism

3. Henshall

4. Henshall, D. (1992) The Myth of Absolutism. London: Longman. pp. 143-145.

5. Poggi. G. (1990) the state: its nature, Development and prospects, Cambridge, polity press. pp. 42.

6. Giddens (1985) The Nation-State and Violence. Cambridge: Polity. pp.93.

7. Anderson, P. (1974), Lineages of the Absolutist State. London: New Left Books. pp. 18.

مرتبط است. عوامل تغییر دولت‌ها به دولت‌های مطلقه فراوان و گوناگونند.

هلد، این عوامل را به صورت زیر مطرح می‌کند: منازعه بین سلطان و رعیت بر سر حوزه اقتدار مشروع، شورش‌های دهقانان در برابر افزایش مالیات و تعهدات اجتماعی، گسترش تجارت، بازرگانی و روابط بازار، تجلی و درخشش فرهنگ رنسانس همراه با منافع و علایق جدید آن در اندیشه‌های سیاسی کلاسیک همچون دموکراسی آتنی و قانون روم، تحولات در عرصه تکنولوژی به ویژه در تکنولوژی نظامی، همبستگی و اتحاد حاکمان ملی، نزاع مذهبی و چالش در زمینه ادعاهای کلی کاتولیسیم، نزاع و کشمکش بین کلیسا و دولت.^۱

در این حکومت‌ها فرمانروایان مطلقه مدعی بودند که حق مشروع تصمیم‌گیری درباره امور دولت را به تنهایی در اختیار دارند. شاه مطلقه مدعی بود که او منشأ غایی قانون بشری است، هر چند ذکر این نکته مهم است که بنا به تصور عمومی، این دعوی او از قانون خداوند نشئت می‌گرفت. مشروعیت شاه بر حق الهی استوار بود. در این مفهوم، قدرتمندان سیاسی به اندازه هر نهاد صنفی دیگری زیر سیطره قانون قرار داشتند.^۲

پادشاه مطلقه در رأس نظام جدیدی از فرمانروایی قرار داشت که متمرکز بوده و به دعوی قدرت برتر و تقسیم‌ناپذیر متصل شده بود. اقتدار حاکم^۳ همه این خصوصیات در مراسم و آیین‌های زندگی درباری تجلی یافت.

1. Held, D. (1992) 'The development of the modern state', in S. Hall and B. Gieben (eds) Formations of Modernity. Cambridge: Polity. pp.83.

2. Benn, S.I. and Peters, R.S.(1959) Social principles and the democratic state, London. Allen& Unwin. pp.256.

3. Sovereign Authority



حکومت مطلقه فرآیندی از دولت‌سازی را به حرکت درآورد که به کاهش تنوع اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در داخل هر یک از این دولت‌ها و گسترش این تنوع در میان آنها منجر شد.^۱

فصل دوم – مفهوم دولت^۲ و سیر تطور آن

تعیین زمان پیدایش دولت در تاریخ بشر دشوار است و نمی‌توان تاریخ معینی برای آن ذکر کرد. اما روشن است که روند یکنواخت تکاملی است که در آن عوامل بسیاری ایفای نقش کرده‌اند. به نظر برخی از اندیشمندان دولت مانند دیگر نهادهای اجتماعی به‌طور نامحسوس، از مبادی بسیار و شرایط گوناگونی پدیدار شده است که هیچ تقسیم‌بندی قطعی نمی‌توان میان شکل‌های اولیه سازمان‌های اجتماعی که دولت نیستند و شکل‌های بعدی که دولت نامیده می‌شوند، به عمل آورد.

مفهوم و ماهیت دولت به‌عنوان متعالی‌ترین و تکامل‌یافته‌ترین نهاد سیاسی در جامعه بشری از ابعاد مختلف تاریخی، فلسفی، جامعه‌شناختی، سیاسی و حقوقی مورد بررسی و مطالعه واقع شده است. در این بخش به ابعاد فلسفی دولت از دیدگاه اندیشمندان و فیلسوفان خواهیم پرداخت.

1. Tilly, C. (1975) Reflections on the history of European state-making, in Tilly, C. (ed) The formation of national states in western Europe, Princeton, Princeton university press. pp.190.

2. Concept of state

افلاطون

اندیشه آرمان‌شهری^۱ برای افلاطون از اهمیت بسیاری برخوردار است. وی در جمهور^۲ و قوانین^۳ نخستین پایه‌های چنین نگرشی به سیاست را فراهم آورده است. یکی از مقوله‌هایی که در بررسی آرمان‌گرایی افلاطون ضروری است، درهم‌تنیدگی حیات سیاسی با سعادت و غایت زندگی، در اندیشه وی بوده که به‌طور کلی روح اندیشه سیاسی کلاسیک است.

اگر بتوان زندگی یونانیان دوره کلاسیک را به‌عنوان یک سبک خاص در عرصه تمدنی آن روز مطرح کرد، این سبک زندگی ارتباط مستقیمی با پولیس دارد. پولیس^۴ در یونان فقط مکان فیزیکی که اقتضات زندگی جمعی را برطرف سازد نبود، بلکه محیط فکری، اقتصادی و اجتماعی است که به‌گونه‌ای تفکیک‌ناپذیر با اندیشه و حیات یونانی گره خورده و انسان یونانی بقا و کمال خود را صرفاً در آن می‌دانست. کلمه سیاست^۵ از پولیس مشتق شده و یادآور این واقعیت است که دولت‌شهرهای یونانی نخستین نمونه آن سازمانی است که امروزه به نام دولت خوانده می‌شود.

مهمترین ویژگی آرمان‌شهر جمهوری که می‌توان آن را شاهبیت این اثر و عامل افتراق آن از دیگر آرمان‌شهرهایی که در طول تاریخ به تصویر کشیده شدند به‌شمار آورد، حاکمیت فلاسفه یا سپردن امور سیاسی شهر و دولت به فلاسفه است. درواقع سایر ویژگی‌های آرمان‌شهر جمهوری نتیجه حاکمیت و زمامداری چنین فیلسوفی در شهر یا دولت است.

-
1. Ideal State
 2. Republic
 3. Laws
 4. Polis
 5. Politics



به تعبیر افلاطون: «هیچ شهر، سیاست و انسانی به کمال دست نخواهد یافت تا اینکه فیلسوفانی که از فساد به دور مانده‌اند، خواه به میل خود و خواه به الزام، امور شهر و دولت را بر عهده گیرند و شهروندان هم از آنها اطاعت کنند»^۱.

وی، دولت را نمونه بزرگ شده انسان تلقی می‌کرد و خط توازی سنجیده‌ای میان کارویژه‌های دولت با وظایف فرد می‌کشید و دولت را با اندام‌ها و قوای انسانی تشبیه و تبیین می‌کرد. این نظریه امروزه به نظریه ارگانیک معروف است. نظریه ارگانیک، ارائه‌کننده مفهوم زیست‌شناختی دولت است و می‌کوشد، دولت را برحسب ارگانسیم انسانی تفسیر کند و آن را ارگانیسمی زنده مانند یک حیوان یا نبات تلقی کند و افراد را که دولت از آنها ترکیب می‌شود، مانند سلول‌های یک گیاه یا حیوان نشان می‌دهد. بنابراین نظریه ارگان‌های دولت همبسته‌اند و پیوند آنها همانند پیوند یک ارگانسیم و اجزای آن است. در این نظریه به‌طور معمول، دولت به‌عنوان غایت زندگی سیاسی، مظهر خیر برتر و پدیده‌ای خطاناپذیر و غیرقابل تعرض و انتقاد به‌شمار آمده است.

در نظریه ارگانیکی، دولت ابزاری نیست که انسان برای تأمین هدف خاصی آن را ایجاد کرده باشد، بلکه مانند خانواده ارگانیسمی است که خود تحول و تکامل یافته و دارای غایات والاتر از غایات جزئی و فردی است. بنابراین دیدگاه جدا کردن انسان، جامعه و دولت از یکدیگر نادرست تلقی می‌شود. بنابراین قدرت دولت، دشمن آزادی فردی نیست، بلکه مهمترین وسیله تضمین آن است.

1. Plato, Republic, Op. cit., pp. 499b.

انواع نظام‌های سیاسی از دیدگاه افلاطون

الف) تیمارشی

افلاطون در کتاب هشتم جمهوری انواع نظام‌های سیاسی را به نام‌های تیمارشی، الیگارشی، دمکراسی و تورانی برشمرده است.

تیمارشی فرآورده مشخصات جامعه اسپارتی است. افلاطون به جامعه اسپارتی ارج فراوان می‌گذاشت و در حقیقت حکومت کمال مطلوب خود او همانندی‌هایی با سازمان حکومت اسپارت دارد. اسپارتیان، سپاه‌یانی بلندتبار بودند که در میان قومی زبردست به نام «هلوت»^۱ می‌زیستند. اسپارتیان راه و رسم ویژه‌ای برای زندگی داشتند. هر شهروند در حکم سربازی بود که آموزش و زناشویی و دقایق زندگی روزانه‌اش با انضباطی سخت ساماندهی می‌شد تا از حداکثر کفایت نظامی برخوردار باشد. کودکان در خانواده اسپارتیان در هفت سالگی تحت سرپرستی مأمور ویژه دولت قرار می‌گرفتند. شیوه تربیت آنان چنان بود تا به انواع سختی‌ها خو گیرند و پایبند انضباطی آهنین باشند و دل‌هایشان از مهر میهن سرشار شود. پسران تا سن بیست سالگی در مدرسه‌ای بزرگ که به شیوه نظامی اداره می‌شدند، درس می‌خواندند.

هیچ اسپارتی حق تملک ثروت به صورت زر یا سیم نداشت. حکومت تجمل را ممنوع می‌کرد. سازمان حکومت اسپارتی که آمیزه‌ای از پادشاهی موروثی و انتخابات عمومی و شورای ریش‌سفیدان بود در سراسر یونان ستایشگران بسیاری داشت، زیرا سادگی ریاضت‌منشانه آن موافق طبع یونانی می‌افتاد ولی کمتر یونانی حاضر بود که به زیر فرمان آن زیست کند. افلاطون حکومت اسپارتی را از نمونه تیمارشی یعنی حکومت

1. Helot



آزرمجویان یا شکوه‌جویان می‌دانست و بهره‌کشی آن را از طبقات فرودست، بیدادگرانه می‌خواند و معتقد بود که این روش ناگزیر به ستیزه و پراکندگی می‌انجامد.

ب) الیگارش

افلاطون الیگارش را حکومتی می‌داند که در آن ثروت مایه قدرت و اعتبار سیاسی است و چون توانگران همیشه به لحاظ عددی اندکند، حکومت در دست اقلیتی انگشت‌شمار است. افلاطون وابستگی قدرت سیاسی به ثروت را زیان‌آور می‌دانست و می‌گفت که در الیگارش ناگزیر ستم توانگران در حق تهیدستان روزبه‌روز فزونی می‌یابد و در نتیجه بنیاد یگانگی و دوستی افراد روزبه‌روز سست‌تر می‌شود و هر جا که سودجویی انگیزه قدرت سیاسی باشد فرجام کار ستم و ستیزه‌جویی است.

ج) دمکراسی

در قرون چهارم و پنجم قبل از میلاد مردم یونان در شهرهایی زندگی می‌کردند که هر یک به‌مثابه حکومتی جداگانه بود که به همین مناسبت آنها را پولیس یا دولت‌شهر نامیده‌اند.

هر پولیس مرکب بود از یک هسته شهری که بر گرد آن کشتزارهایی گسترده بود. اندازه جمعیت شهرها فرق می‌کرد. جمعیت آتن در زمان تولد افلاطون شاید به ۲۵۰ تا ۳۰۰ هزار تن می‌رسید و از زنان و کودکان و بندگان فراهم می‌آمد و فقط شهروندان بالغ حق رأی داشتند و امور شهری به‌صورت شورایی اداره می‌شد.

افلاطون به این نوع دمکراسی انتقاداتی وارد می‌کرد که عبارتند از:

۱. چنین جامعه‌ای سرنوشت جامعه را بازیچه هوس توده مردم می‌کند و توده مردم

در امور سیاسی از داوری درست ناتوانند. زیرا در زمینه‌های مهم زندگی اجتماعی، چون سیاست خارجی یا اقتصاد تجربه‌ای ندارند و اغلب به انگیزه عواطف و تعصب‌های خود داوری می‌کنند.

۲. رهبران، همگی از نیکان نیستند و به ایشان اعتماد نمی‌توان کرد که همیشه بهترین تصمیم‌ها را بگیرند.

۳. سومین ایراد مربوط به آزادی است که او آن را جوهر دموکراسی می‌داند. به نظر او آزادی با فراهم کردن مجال تظاهر عقیده‌ها و ذوق‌های گوناگون و برخورد و کنش و واکنش آنها، به دموکراسی‌ها تنوعی جذاب می‌بخشد، ولی در عوض، یگانگی اجتماعی آنها را به خطر می‌اندازد. زیرا مردم را با هرگونه قدرت و حجیت مخالف می‌کنند و لذا منجر به ستیزه و نفاق می‌شود.

د) حکومت ستمگر

از نظر افلاطون حکومت ستمگر، زاده آشفتگی‌ها و ستیزه‌های ناشی از مسخ دموکراسی است و شکی نیست که بسیاری از فرمانروایان خودکامه در آغاز از رهبران ملی بوده‌اند، ولی به بهانه فرو نشاندن هرج و مرج و ستیزه‌های اجتماعی، خودکامگی پیشه کرده‌اند. از نظر وی:

اولین صفت هر نظام ستمگر، شخصی بودن ماهیت حکومت است، یعنی همه اختیارات در دست یک تن است و آن یک تن همه کارها را به دلخواه خود اداره می‌کند.

دومین صفت حکومت ستمگر، آن است که خود تباه‌کننده خویشان است. زیرا فرمانروای ستمگر چون چشم دیدن هیچ رقیبی را ندارد همه مردم بلندمنش و گرانمایه



را از میان می‌برد و در نتیجه کشورش را از نیکان تهی می‌کند.

سومین خصوصیت حکومت ستمگر همانندی رئیس آن با بزهکاران است. به گفته افلاطون «فرمانروای ستمگر صفات کامروای افسارگسیخته و دیوانه را در خود جمع دارد و بدین سبب از خرد بی‌بهره است»^۱.

مطالب اساسی کتاب جمهوری

الف) عدل

سرآغاز گفتار افلاطون در جمهوری، مسئله عدل است. عدل در مرکز و محور مباحث فلسفه سیاسی و حکومت جمهوری قرار دارد. وی در پاسخ به این پرسش که اساس تعهد اجتماعی و اخلاقی چیست و چرا فرد از قواعد اخلاقی باید پیروی کند، نظریه خاصی ارائه داده و سه نظریه رایج زمان را درباره عدل رد می‌کند:

اول - نظریه‌ای که معنی عدل را ادای دین و حق را به حقدار رساندن می‌داند.

دوم - نظریه‌ای است که سوفسطاییان تعلیمش می‌دادند و می‌گفتند که عدل مانند همه مفاهیم مطلق اخلاقی در حقیقت وجود ندارد، بلکه طبقه حاکم هر جامعه آنچه را که به نفعش باشد به صورت قانون در می‌آورد.

سوم - نظریه‌ای است که بر مبنای آن عدل محصول نوعی توافق و تبنای اجتماعی دانسته می‌شود و افراد به این جهت به مراعات قواعد اخلاقی رضا می‌دهند که سود و صلاح شخصی خود را در آن می‌بینند.

افلاطون عدل را از دو راه تعریف می‌کند:

1. Plato, Republic, Op. cit., pp. 499-515b.

۱. تحلیل سرشت آدمی از سه قوه فراهم می‌آید:

– قوه تعقل و تمیز خوب از بد،

– شهوت،

– قوه غضب، قوه‌ای که انگیزه دفع ضرر و میل به برتری و بلندپروازی است.

هر یک از این سه قوه در تن آدمی جایی معین دارند. بدین‌گونه که نطق یا عقل در سر و شهوت در شکم و غضب در سینه آرمیده است و اما عدل صفتی است که از تعادل میان این سه قوه در سرشت آدمی پدید می‌آید و مرد عادل کسی است که حق هر یک از این سه قوه را ادا می‌کند و نمی‌گذارد که یک قوه بر دو قوه دیگر تسلط یابد.

۲. وی عدل را به‌عنوان یکی از فضایل چهارگانه در نظر می‌گیرد و آن سه فضیلت دیگر فرزاندگی، دلیری و خویشنداری است. هر یک از این سه فضیلت اخیر به نظر ایشان خاص گروه معینی در مدینه فاضله است، با این شرح فرزاندگی از آن فرمانروایان و دلیری از آن سپاهیان و خویشنداری از آن توده مردم است، اما عدل فضیلتی است که در پرتو آن هر یک از این سه گروه فقط به‌کار ویژه خویشنداری مشغول باشند و به این سان هرکس فقط کاری را که برای آن ساخته شده و استعدادش را دارد انجام دهد و در کار دیگری دخالت نکند.

ب) تربیت

نتیجه ضمنی این بحث درباره عدل این است که انسان جویای کمال باید به حکومت قانون در اجتماع و قوانینی که زندگی اجتماعی را ممکن می‌گرداند رضایت دهد و آن قوانینی است که مایه رفتار نیک افراد می‌شود. بدین‌سان فرمانروا دو وظیفه دارد، یکی



حفظ سازمان اجتماعی و دیگری فراهم آوردن موجبات کمال سرشت افراد. پس فرمان دادن در واقع به معنای تربیت کردن است و تربیت کردن عبارت است از: پروراندن فضایی که طبیعت در آدمی به ودیعه نهاده شده است.

ج) جامعه کمال مطلوب

پس از دانستن اصول عقاید افلاطون درباره عدل و تربیت، توصیف او را از نیک‌شهر یا مدینه فاضله و حکومت کمال مطلوبش بهتر می‌توان دریافت. توصیف وی از این حکومت با شرح منشأ جامعه سیاسی. یعنی چگونگی گردهم آمدن مردمان برای بر پا کردن کشور آغاز می‌شود و به نظر او انگیزه این کار نه همسایگی و نه هم‌نژادی، بلکه نیاز اقتصادی افراد بشر به یکدیگر است.

جامعه مطلوب به سه طبقه فرمانروایان و یاوران (پاسداران) و توده مردم تقسیم می‌شود.

فرمانروایان باید همه تصمیمات مربوط به کشورداری را یاد بگیرند.

یاوران باید فرمانروایان را در اجرای تصمیماتشان یاری کنند و در واقع خود از سه

صنف کارمند لشکری و کشوری و شهربانی در حکومت‌های امروزیند.

افلاطون معتقد است که تنها سرچشمه ستیز و نفاق در جامعه، ستیز و نفاق در

درون طبقه حاکم است. او می‌گوید: «مگر این حقیقتی عام نیست که دگرگونی سازمان

حکومت‌ها در واقع به دست کسانی انجام می‌گیرد که خود حکومت را در دست دارند و

به هنگامی روی می‌دهد که در درون نیروی حاکم نفاق برخیزد و حال آنکه اگر همه

حاکمان یکدل شوند، هر اندازه که شماره آنان کم باشد محکومان سازمان حکومت را

دگرگون نتوانند کرد»^۱.

1. Plato, Republic, Vol 2, Op. cit., pp. 245b.

د) حکومت فیلسوفان

سرانجام به پیشنهاد افلاطون درباره حکومت فیلسوفان یا فرزانه‌سالاری می‌رسیم که در حقیقت وجود مدینه فاضله او با آن آغاز می‌شود. وی در کتاب هفتم جمهوری این نکته را خطاب به گلائوکن، سوفسطایی چنین بیان می‌کند: «جامعه‌ای که آن را وصف کردیم یعنی مدینه فاضله، هرگز تحقق نمی‌یابد و گرفتاری‌های دولت‌ها و حتی گرفتاری‌های انسانیت هرگز پایان نخواهد یافت، مگر آنکه فیلسوفان در این جهان شه‌ریار شوند یا کسانی که ما اینک ایشان را شه‌ریار و فرمانروای خود می‌نامیم به‌طور جدی و کافی در پی مطالعه فلسفه بروند و این دو یعنی قدرت سیاسی و عقل فلسفی با هم درآمیزند و کسان بسیاری که اکنون فقط به دنبال یکی از این دو یعنی سیاست یا فلسفه می‌روند، از حکومت کردن منع شوند»^۱.

ارسطو

ارسطو علم سیاست را از باب علوم و هدف دولت را عملی کردن زندگی خوب می‌دانست. وی می‌گوید: آدمی بالطبع جانوری سیاسی است. خصوصیت آدمیان در قیاس با جانوران دیگر در این است که قادر به ادراک خوب و بد و عدل و ظلم و بهره‌مندی از این چیزهاست که خانواده و دولت را پدید می‌آورد. جامعه و دولت زیور و زیادتی نیست که بر انسان طبیعی تحمیل شده باشد، بلکه مظهر طبیعت یا فطرت آدمی است.

ارسطو معتقد است که دولت ساخته و پرداخته طبیعت است و انسان موجودی اجتماعی است و اجتماعات انسانی، برای رفع نیازهای خود و دستیابی به مقصود خود

1. Plato, Republic, Vol 2, Op. cit., pp. 509b.



محتاج به دولت هستند. از منظر وی، بدون دولت دستیابی به سعادت که هدف تشکیل دولت است میسر نیست.

ارسطو در کتاب سیاست می‌گوید: بهترین زندگی، چه برای افراد و چه مشترکاً در دولت‌ها، زندگی پیوسته با فضیلت و همچنین سهم داشتن در خیرهای بیرونی برای شرکت در انجام اعمال فضیلت‌آمیز است.

ارسطو در ادامه می‌نویسد: سعادت راستین در آن است که آدمی آسوده از هرگونه قیدوبند، با فضیلت زیست کند و فضیلت نیز در میانه‌روی است. از اینجا بر می‌آید که بهترین گونه زندگی آن است که برپایه میانه‌روی و در حدی باشد که همه کس بتوانند به آن دست یابند. همین معیار باید درباره خوبی و بدی یک حکومت و سازمان نیز درست باشد. زیرا سازمان حکومت هر کشور نماینده شیوه زندگی آن است.^۱

سرشت جامعه سیاسی از دیدگاه ارسطو

ارسطو در این اصل اساسی با افلاطون هم‌داستان است که کشور یا جامعه سیاسی، پدیده‌ای طبیعی است و انسان به حکم طبیعت، جاندار شهری‌منش است. وی در کتاب سیاست می‌گوید: «هدف جامعه سیاسی نه تنها زیستن، بلکه بهزیستن است و گرنه بندگان و حتی جانوران می‌توانستند گردهم آیند و جامعه سیاسی برپا کنند ولی حال جهان بدان گونه که هست، چنین نیست. زیرا بندگان و جانوران از سعادت یا آزادی اراده بی‌بهره‌اند. به همین سان هدف جامعه سیاسی اتحاد نظامی برای دفاع در برابر

1. Aristotle, Politics. Book 7, Section 1, 1323B. Translated by Benjamin Jowett.

خطر و یا سوداگری و بازرگانی نیست»^۱.

بنابراین غایت جامعه سیاسی سعادت است و سعادت به دیده او در فعالیت و کاربرد فضیلت است، پس نهادش ستمگری و زورگویی را بر نمی‌تابد و کمالش فقط در پرتو فضایل اخلاقی است.

انواع حکومت

ارسطو معیار درستی و نادرستی حکومت‌ها را چنین توصیف می‌کند: «تا جایی که مفهوم کشور مترادف معنای حکومت باشد و حکومت نیز برترین قدرت را در کشور اعمال کند، خواه به دست یک تن و خواه به دست گروهی از مردم و یا اکثر مردم، هرگاه آن یک تن یا گروه یا اکثریت در پی صلاح همه مردم باشند حکومت از انواع درست است، ولی اگر نفع خویش را برتر از صلاح مردم نهند حکومتشان در شمار انواع منحرف در می‌آید. زیرا باید اصلاً منکر بود که اعضای کشور از حق شهروندی برخوردارند و یا اگر شهروندند باید آنان را از سود شهروندی بهره‌مند کرد».

وی پس از این مقدمه، انواع درست و نادرست حکومت را بدین گونه بر می‌شمارد:

الف) حکومت پادشاهی: حکومتی که صلاح عموم را در نظر داشته باشد، اگر به

دست یک تن اعمال شود، پادشاهی نام دارد.

ب) حکومت آریستوکراسی: اگر حکومتی که صلاح عموم را در نظر داشته باشد

و به دست گروهی از مردم اعمال شود آریستوکراسی خوانده می‌شود. شاید به این دلیل که بهترین مردمان در آن حکومت می‌کنند یا به این دلیل که هدف آن تأمین بهترین

1. Aristotle, Politics. Book3, Section5,1323B. Translated by Benjamin Jowett.



چیزها برای کشور و اعضایش است.

ج) حکومت جمهوری: «حکومتی که پروای خیر و صلاح همگان را دارد و به دست اکثریت اداره شود دارای همان نامی است که عنوان مشترک همه انواع حکومت است. یعنی پولیتی یا جمهوری و این اصطلاح کاملاً درست و رواست. زیرا برای یک تن یا یک گروه برخورداری از هنر و فضیلت امکان دارد، ولی وقتی شماره افراد بیشتر شود از همه ایشان نمی‌توان انتظار داشت که دارای همه فضایل و هنرها باشند.

هر سه نوع حکومت گاه از راه راست خارج می‌شوند پس حکومت پادشاهی به حکومت ستمگر، آریستوکراسی به الیگارشسی و جمهوری به دموکراسی مبدل می‌شود. حکومت ستمگر آن است که فقط به راه تأمین منافع فرمانروا کشیده شود، الیگارشسی آن است که فقط به صلاح توانگران باشد و دموکراسی حکومتی است که فقط به صلاح تهیدستان نظر دارد و در هیچ یک از این انواع، حکومت در تأمین صلاح عموم نمی‌کوشد»^۱.

حکومت کمال مطلوب

ارسطو مانند افلاطون اعتقاد دارد که مردمان شایسته و دانا باید بیش از عوام نادان حقوق و امتیازات سیاسی داشته باشند و به طریق اولی کار حکومت که مهمترین امتیاز سیاسی است باید به دست آنان سپرده شود. وی می‌نویسد: «معیار ما در تعیین بهترین سازمان حکومت و بهترین شیوه زندگی برای کشورها نه فضایی است که از دسترس عوام به دور باشد نه تربیتی است که فقط در پرتو استعدادهای طبیعی و به کمک ثروت

1. Aristotle, Politics. Book3, section5, 1323B. Translated by Benjamin Jowett.

حاصل آید و نه شیوه حکومتی است که کمال مطلوب ما را برآورد، بلکه فقط آن چنان روش زندگی و حکومتی است که برای بیشتر مردمان و کشورها آسان یافتنی و پذیرفتنی باشد. زیرا همچنان که در کتاب اخلاق نیکوماخوسی گفته‌ایم: سعادت راستین در آن است که آدمی، آسوده از هرگونه قیدوبند با فضیلت زیست کند و فضیلت نیز در میانه‌روی است، از اینجا برمی‌آید که بهترین روش زندگی آن است که برپایه میانه‌روی و در حدی باشد که همه کس بتواند به آن برسد. همین معیار باید درباره خوبی و بدی یک حکومت و سازمان آن به‌کار آید، زیرا سازمان هر حکومت نماینده روش زندگی مردم آن است.^۱

علل انقلاب‌ها از دیدگاه ارسطو

ارسطو علل انقلاب‌ها را دو دسته عمومی و خصوصی می‌داند.

علل عمومی در همه حکومت‌ها موجب انقلاب می‌شوند و حال آنکه علل خصوصی فقط در نظام‌های سیاسی خاصی به انقلاب می‌انجامند. مهمترین علت عمومی انقلاب نابرابری است. علت‌های دیگر، سودجویی و گستاخی فرمانروایان است که گاه مردم را نه بر خود آنان، بلکه بر سازمان‌ها و قوانینی که به آنان قدرت می‌دهد می‌شوراند.

از دیگر علل عمومی انقلاب ناسازگاری نژادی است. زیرا کشور از فراهم آمدن هرگونه مردمی به وجود نمی‌آید همچنان که پیدایی آن نیز در هر زمان ممکن نیست و بدین سبب بیشتر کشورهای بیگانه‌گرا را خواه به هنگام بنیانگذاری دولت خویش و

1. Aristotle, Politics. Book4, Section9, 1323B. Translated by Benjamin Jowett.



خواه پس از آن به سرزمین خود پذیرفته‌اند بعدها با آشوب و ناامنی روبه‌رو شده‌اند.^۱ ارسطو علل خصوصی انقلاب‌ها را بنابر اقتضای آنها درباره هر یک از نظام‌های سیاسی جداگانه بررسی می‌کند. به عقیده او علت انقلاب در دموکراسی، روی کار آمدن رهبران مردم‌فریب و ستمکاری آنان در حق توانگران است، در الیگارشی‌ها برعکس ستمکاری توانگران بر تهیدستان موجب انقلاب می‌شود. در آریستوکراسی توده مردم چون خود را با شایستگی که به حکومت رسیده‌اند برابر می‌پندارند بر آنان می‌شورند.

سرانجام مهمترین علل انقلاب در حکومت‌های پادشاهی، ستمگری پادشاه و رشک بردن مردم بر نیرو و شکوه او و کینه‌جویی کسانی است که از او وهنی دیده‌اند.^۲

پیشگیری از انقلاب

ارسطو برای پیشگیری از انقلاب چند اندرز به حکومت‌ها می‌دهد که عبارتند از:

۱. آنکه روش تربیت افراد را با روح و سرشت نظام سیاسی کشور سازگار کنند. پس اگر شکل حکومت دموکراسی است مردم باید مطابق قوانین دموکراسی پرورش یابند. به گفته او: اگر شیوه و نهاد زندگی مردم با شکل حکومت خود هماهنگ نباشد حتی بهترین قوانین اثری در بهبود حال کشور نخواهد داشت.

۲. آنکه دولت‌ها خود از هر کار مخالف قوانین بپرهیزند و مردم را نیز از آن بازدارند، به‌ویژه قانون‌شکنی‌های خرد و بی‌اهمیت را از همان آغاز بی‌کیفر نگذارند. زیرا

1. Aristotle, Politics. Book5, Section2, 1323B. Translated by Benjamin Jowett.

2. Aristotle, Politics. Book5, Section8, 1323B. Translated by Benjamin Jowett.

همچنان که هزینه‌های خرد سرانجام ثروت‌های کلان را از میان می‌برد، قانون‌شکنی‌های خرد نیز به نابودی کشورها می‌انجامد.^۱

۳. آنکه چون ترس از خطر افراد جامعه را به نگهداری از امنیت کشور و حفظ حکومت خود نگران‌تر و هشیارتر می‌کند، دولت‌ها باید هرچند یکبار به دروغ از خطرهای آینده خبر دهند یا خطرهای دور را نزدیک جلوه دهند تا مردم آماده و هوشیار بمانند.^۲

۴. آنکه از نفاق و کشمکش میان فرمانروایان باید پیشگیری کرد یا دست‌کم کاری کرد که بیگانگان از چنین نفاق‌ها و کشمکش‌هایی آگاه نشوند.

– حفظ نظام پولی و اقتصادی،

– پیشگیری از اقتدار بیش از اندازه صاحبان مناصب دیوانی،

– قناعت فرمانروایان،

– پیشگیری از اختلاس در اموال عمومی،

– پاسداری از حقوق توانگران و همچنین تهیدستان.

فارابی

فلسفه سیاسی فارابی با این که به‌گونه‌ای ملهم از اندیشه‌های افلاطون و ارسطو است، دارای آنچنان نوآوری‌هایی بزرگ است که فلسفه سیاسی وی مشخص می‌کند. وی توأم با بررسی پدیده «دولت - شهر» که در آثار افلاطون و ارسطو برجسته است به پدیده‌های

1. Aristotle, politics.Book5, Section7, 1323B. Translated by Benjamin Jowett.

2. Aristotle, politics.Book5, Section7, 1323B. Translated by Benjamin Jowett.



«دولت - ملت» و «دولت - جهانی» که آنها را «اجتماعات صغری، وسطی و عظمی» می‌نامید نیز توجه کرده است.

از دید فارابی تنها دولت - شهر یک دولت کامل نیست، بلکه حدود دولت می‌تواند فراتر و گسترده‌تر باشد. آنجا که وی به اصطلاح «امه فضیله» تأکید می‌کند منظورش دولت کاملی بزرگتر از دولت - شهر مدنظر افلاطون و ارسطو بوده است.^۱

مدینه از زاویه دید فارابی «دولت - شهر» یا هرگونه جامعه سازمان یافته است که حاکمیت در آن کامل و از نظر سیاسی مستقل است. مفهوم پیش‌گفته بیان مقوله دولت است نه «امت»، «قبیله»، «قوم» و یا «ملت»، آنچه را که فارابی امه یا ملت می‌داند جامعه سازمان یافته بزرگتر از «دولت - شهر» است. از دید وی «قریه» کوچکترین واحد سازمان سیاسی و خودگردان است و نسبت به شهر ناقص و بزرگترین آن دولت جهانی بوده که در برگیرنده بخش‌های مسکون کره خاکی است. فارابی باور داشت که دستیابی به علو و سعادت یا آن گونه که آن فرزانه روشن‌اندیش می‌گفت، به «خیرالفضل»، تنها با تعاون تمام اعضای جامعه در «دولت - شهر» میسر است.^۲

از آنجا که فارابی به اراده آزاد و انتخاب باور داشت، بنا و نحوه کارکرد دولت را ناشی از یک فرآیند طبیعی - تاریخی نمی‌دانست بلکه آن را مانند زندگی اخلاقی تلقی می‌کرد که فرد انسانی در آن نقش تعیین‌کننده دارد. با وجود این بهترین دولت مبتنی بر عدالت واقعی و عدالت متناسب و انجام اموری که انسان بنا بر توانایی طبیعی و

۱. ابونصر فارابی، اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، ترجمه سیدجعفر سجادی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد، ۱۳۷۹، صص ۲۲۰-۲۲۵.

۲. ابونصر فارابی، سیاست مدینه، ترجمه سیدجعفر سجادی، تهران، انجمن فلسفه ایران، ۱۳۵۸، ص ۱۷۸.

استعداد قادر به انجام آن است.^۱ اندیشه عدالت فارابی در واقع آمیزه‌ای از تئوری اخلاق ارسطویی و انگیزه‌های اساساً افلاطونی است.

فارابی همچون افلاطون مدینه فاضله خود را به بدنی تام‌الاعضا تشبیه می‌کند که در آن اعضای مختلف دارای مراتب برتری و فروتری نسبت به همدیگر هستند. این برتری و فروتری به صورت ذاتی و طبیعی در نظام تن قرار داده شده است و در مدینه فاضله مراتب برتری و فروتری از جهت سیاسی و حکومت و رابطه میان حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان طبیعی و ذاتی است.

در فلسفه سیاسی فارابی نقش شخصیت جایگاه ویژه دارد. رهبر دولت که فارابی عمدتاً آن را به نام «رئیس» و بعضاً از نام‌های «امام» و «ملک» نیز استفاده می‌کند در واقع علت موجودیت و نظام فعلیت دولت است. بازتاب نظم در زندگی بشر نمادی از «دولت کامل» است و آن دولت‌هایی که دولت‌های «ضایع» یا ناقص شناخته می‌شوند، دولت‌هایی محسوب می‌شوند که بر بنیاد تفسیر نادرست متافیزیکی و فلسفی واقعیت استوارند.^۲

فارابی برای مدینه، نظامی را ترسیم می‌کند که در آن هر عضو با اعضای دیگر، دارای رابطه‌ای رئیس و مرئوسی است. در دو سوی مخالف این نظام، رئیس مدینه مخدوم محض است و گروهی در پایین‌ترین طبقه نظام قرار دارند که خادم محض به‌شمار می‌روند.^۳

رکن اصلی و اساسی مدینه فارابی رئیس و رهبر مدینه است. در نظر فارابی، نسبت

۱. همان، ص ۱۹۴.

۲. فارابی، اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، صص ۲۱۰-۲۱۵.

۳. فارابی، سیاست مدینه، ص ۱۶۶.



رئیس اول به مدینه مانند نسبت سبب اول است به عالم. نخست باید او استقرار یابد تا هم مدینه و اجرای آن شکل گیرد و هم ملکات ارادی اجزا و افراد آن و سلسله مراتب آنها تحقق یابد. در این میان اگر عضوی از اعضای آن مختل گردد، اوست که برای برطرف کردن آن به او مدد می‌رساند. وی که به واسطه تخیل یا از طریق عقل و حکمت به عقل فعال متصل می‌شود با دریافت فیض الهی، سبب تکوین و تنظیم امور مدینه و رفع‌کننده اختلال^۱ آن است، اصلی‌ترین و مهمترین رکن مدینه فاضله به‌شمار می‌آید.

فارابی دولت را مقتضای طبیعت بشر می‌داند و آن را براساس فطرت طبیعی و نیازهای ذاتی توجیه می‌کند. در انسان فطرت و طبیعت حیوانی وجود دارد که ضرورت تشکیل حکومت را اجتناب‌ناپذیر کرده است. در عین حال وی از مجرای دین به سیاست می‌رسد و دین را در قلب سیاست قرار می‌دهد.^۲

فارابی، با رویکرد سعادت مدنی برای دولت وظایفی را بیان کرده است:

۱. دولت باید اخلاقیات شهروندان را اصلاح کند و برای ترویج ارزش‌ها در جامعه مدنی تلاش کند. این اصل یکی از دغدغه‌های دولت‌های جدید است.
۲. سعادت‌گرایی شهروندان که در جامعه باید محور حرکت دولت باشد.
۳. قانونگذاری و کارگزاری که از دیگر وظایف دولت است.
۴. دولت با ایجاد، گسترش و استمرار عدالت اجتماعی بر تعمیق رویکرد حکومتی می‌افزاید.

۱. ابونصر محمدبن فارابی، اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، ترجمه و تحشیه سیدجعفر سجادی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد، ۱۳۷۹، صص ۲۵۰ و ۲۶۰.

۲. سیدیونس ادیانی، حکومت در اندیشه فارابی، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی ایران، دفتر مطالعات بنیادین حکومتی، تاریخ انتشار ۱۳۹۴/۲/۱۹، ص ۳۱.

۵. تقسیم و توزیع کار و قدرت موجب قوام حکومت در جامعه می‌شود.

۶. آموزش و پرورش جامعه را به لحاظ توانایی قدرتمند می‌کند.

۷. تأمین منافع ملی و نگهداری مصالح نظام از اصول پایه دولت است.

۸. با ایجاد امنیت فردی و اجتماعی در جامعه، امنیت شهر و شهروندی را تداوم می‌بخشد.

۹. ایجاد قوای نظامی و تجهیز آن برای دفاع کشور لازم است.

۱۰. تأدیب و کیفر اشرار و مجرمان موجب استحکام جامعه می‌شود.^۱

فارابی، پنج نوع دولت را مشخص می‌کند که یک نوع کامل و چهار نوع دیگر ضایع‌اند. در نگاه وی، دولت کامل مدینه فاضله است. مدینه فاضله عبارت است از: مدینه مطلوب و مناسی که امکانات نیل به سعادت در آن مهیاست. به عبارت دیگر مدینه فاضله اجتماعی است که افراد آن سعادت را می‌شناسند و در اموری که آنها را به این غرض و غایت برسانند، تعاون دارند. پس مدینه فاضله به خودی خود غایت نیست، بلکه وسیله نیل به سعادت است و قاعده نظام آن باید تابع معنایی باشد که فیلسوف ما از سعادت مراد می‌کند. در اینجا مشاهده می‌شود که فارابی در تقسیم جوامع به کیفیت آنها توجه دارد که عبارت است از: کمال‌گرایی و سعادت‌طلبی. بنابراین هدف مدینه در تعیین نوع مدینه دخیل است.^۲

در مقابل مدینه فاضله فارابی مدینه‌های غیرفاضله وجود دارد که عبارتند از: مدینه‌های جهله، فاسقه، مبدله، ضاله و نوابت که به ترتیب دارای جهل نسبت به سعادت، فساد در عمل، تباهی در رأی و عمل، انحراف فکری و عملی و جوهره بی‌مصرف

۱. همان، ص ۳۸.

۲. ابونصر محمد بن فارابی، اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، ترجمه و تحشیه سیدجعفر سجادی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد، ۱۳۷۹، ص ۱۱۳.



هستند. بنابراین در فلسفه سیاسی فارابی مسئله اساسی مدینه فاضله است.

سنت آگوستین

سنت آگوستین با آگوستینوس قدیس در چرخشگاه مهمی از اندیشه سیاسی قرار گرفته است و در تاریخ اندیشه سیاسی بنیانگذار شیوه تازه‌ای در تفکر است که آثار پر دامنه‌ای داشته است. وی با فلسفه یونان و روم قدیم به خوبی آشنا بود و مهمترین کتابش شهر خداست.

چرخشگاه اندیشه سیاسی

آگوستین نقطه اتصال تفکر یونان باستان و روم قدیم به تفکر سده‌های میانه است. افلاطون دولت را به‌عنوان یک دستگاه تربیتی تصویر کرده بود. دستگاهی که افلاطون برای نظام تربیتی خود طرح کرده در واقع به‌صورت دستگاهی حاکم بر روح آدمیان قابل تصور بود و این دولتی است که بعدها کلیسا مدعی شد می‌خواهد آن را محقق سازد. آگوستین بنیان‌چنین تفکری را طرح‌ریزی کرد.^۱

دولت جهانی و دولت آسمانی

اندیشه سنت آگوستین با اینکه فصل تازه‌ای در سیر تفکر بشر است، اما اندیشه‌ای نیست که خلق‌الساعه پدید آمده باشد و با مسیری که اندیشه سیاسی در روند تکاملی خود طی کرده است پیوند نداشته باشد. بسیاری از عناصر اصلی اندیشه آگوستین ادامه و در جهت تکامل اندیشه افلاطون و رواقیان از جمله نظر سیسرون درباره یگانگی به

۱. سنت آگوستین، شهر خدا، ترجمه حسین توفیقی، ناشر: دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۹۱، ص ۴۵.

انسان، وحدت نوع بشر و تعلق همگان به یک دولت واحد جهانی است. شهر آسمانی یا جامعه مینوی آگوستین با آموزه مربوط به دولت جهانی وجوه مشترک زیادی دارد. در شهر آسمانی یا جامعه مینوی مورد نظر آگوستین نیز همگان صرف‌نظر از تمایزات نژادی، طبقاتی، قومی و غیره جای می‌گیرند.

هسته اصلی نظریه سیاسی آگوستین جدا کردن دو جامعه خاکی و جامعه مینوی از یکدیگر است. جامعه خاکی یا زمینی از طغیان انسان در برابر فرمان الهی پدید آمده است. این جامعه اسیر همین طغیان است و نمی‌تواند راه رستگاری را تا انتها طی کند. رستگاری بشر تنها در عالم آخرت که جامعه‌ای مینوی است و به خواست خداوند پدید خواهد آمد جامعه امکان خواهد پوشید. جامعه زمینی به سبب شری که به‌خاطر طغیان دامن آن را گرفته تابع فرآیندها و قوانین خاص خود است. در این جامعه نهایت کاری که بشر می‌تواند به ثمر برساند شر کمتر است. بنابراین جامعه کمال مطلوب تنها در شهر مینوی امکان‌پذیر است.

گناه نخستین

گناه نخستین یکی از ارکان نظریه سیاسی آگوستین است. به نظر وی تفرقه و بیگانگی و ستم در ذات انسان‌ها نیست. خداوند نمی‌خواهد که انسان‌ها در وضعیت تعارض به سر برند. چنین وضعی که جامعه انسانی بدان گرفتار آمده است از ذات انسانی او که آفریده خداست ناشی نمی‌شود. انسان، به این دلیل به چنین بلایی گرفتار شده که به جوهر انسانی خود خیانت کرده و این خیانت را گناه نخستین نامیده است.

این دیدگاه سایر بخش‌های اندیشه سیاسی آگوستین از جمله نظریه دولت او را نیز



تحت تأثیر قرار داده است. بنا به آموزه دولت آگوستین حال که انسان موجودی عصیانگر و خطرناک است نهادهای سیاسی موجود هر قدر که نارسا باشند همین که نوعی نظم را تضمین کنند قابل تقدیر خواهند بود.

شهر خاکی

در نظریه آگوستین شهر خاکی یا شهر این جهانی فاقد نظام مطلوبی است که بتواند برای کمال رساندن انسان همه شرایط لازم را فراهم کند. وی جامعه کمال مطلوب افلاطونی را از زمین به آسمان منتقل می‌کند. هدف شهر زمینی و دولت زمینی نیز مانند دولت مینوی تأمین صلح و آرامش است. دولت زمینی و دولت مینوی فقط در نحوه آرامشی که مطلوب هر کدام است با هم فرق دارند. هدف جامعه زمینی ایجاد توافق میان انسان‌هاست و می‌کوشد این توافق را با استقرار نظامی که بر روابط اعضای شهر زمینی حاکم است، عملی سازد. اما هدف جامعه مینوی رسیدن به صلح و آرامش ایزدی است.

صلحی که دولت زمینی عرضه می‌دارد نه تنها برای اعضای شهر زمینی خوب است، بلکه برای اعضای شهر خدا که برای مدتی در خطه خاک زندگی می‌کنند نیز خوب است. زیرا این مسافران شهر خدا به امنیتی که دولت زمینی فراهم می‌کند نیاز دارند تا از آزار در امان باشند و بتوانند وظایف دینی خود را به نحو مطلوب انجام دهند.^۱

۱. سنت آگوستین، شهر خدا، ترجمه حسین توفیقی، ناشر: دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۹۱، ص ۶۲.

طبقه‌بندی دولت

آگوستین دو گونه دولت خاکی و مینوی را از هم متمایز می‌کند. او می‌گوید: اگر عدالت را برترین خصلت یک جامعه بدانیم هیچ‌یک از جوامع زمینی جامعه دادگر محسوب نمی‌شوند. زیرا عدالت فضیلتی است که به هر کس حقوق او را می‌دهد. در جامعه‌ای که انسان‌ها خدای راستین را رها کنند چگونه می‌توان از عدالت سخن گفت. شهر خاکی که در آن خدای راستین مورد پرستش نیست نمی‌تواند منطبق با عدالت و فضیلت اخلاقی باشد.^۱

نظام عدالت و نظام زمینی

عدالت به معنای تطابق داشتن با نظم است و از این‌رو هر جامعه‌ای برای خود نظم و نظامی دارد. خانواده به‌عنوان کوچکترین جمعی که فرد به آن تعلق دارد از نظامی برخوردار است که در صورت نقض آن شیرازه‌اش گسیخته می‌شود. به همین ترتیب دولت نیز که مجموعه‌ای از خانواده‌ها را در بر می‌گیرد نظامی دارد که خانواده باید از آن پیروی کند. اما دولت نیز آخرین جامعه در سلسله‌مراتب جوامع عالم هستی نیست. جامعه جهانی فراتر از دولت و همه جوامع کوچکتر است که تحت سلطنت خداوند قرار دارند و هر جامعه‌ای باید از نظم جامعه بالاتر اطاعت کند. دولت چنانچه نظام الهی را رعایت کند، دولتی عادل و در غیر این صورت ناعادل است.

آگوستین دولت را در نهایت از منشائی الهی می‌داند و هرچند که آن را منطبق با عدالت مطلق نمی‌داند، اما عدم اطاعت از آن را نمی‌پذیرد. وی در این خصوص از فلاسفه

1. Hurd, Patrick L. (2001) St. Augustine's The City of God, Texas: Weatherford.



سیاسی یونان باستان که مرجع عالی عدالت را دولت‌شهر می‌دانستند فاصله می‌گیرد و مرجعی بالاتر از دولت زمینی را به‌عنوان عالی‌ترین حاکم در نظر می‌گیرد. در نظریه افلاطون دولت تابع نظامی بالاتر از خود نیست و بنابراین دولت ممکن است از بالاترین قدرت برخوردار باشد و در عین حال عادلانه نیز باشد. در نظریه آگوستین افراد به یک جامعه عالی‌تر تعلق دارند که دولت جزئی از آن است.^۱

فصل سوم - شاخص‌های دولت سنتی

مهمترین شاخص‌ها از دولت‌های سنتی براساس نظریه‌های فلسفی، علوم اجتماعی و سیاسی عبارتند از:

۱. انحصار و استفاده نامشروع از ابزارهای خشونت،
۲. قلمروی سرزمینی پراکنده و نامعین،
۳. فقدان حاکمیت قانونی،
۴. قدرت پراکنده و نامتمرکز،
۵. فقدان قانون اساسی،
۶. استفاده از قدرت و نفوذ شخصی،
۷. فقدان ملت‌سازی،
۸. فقدان بروکراسی منظم،
۹. فقدان مشروعیت و اقتدار قانونی،

1. Hurd , Patrick L. (2001) St. Augustine's The City of God, Texas: Weatherford.

۱۰. فقدان شهروندی،

۱۱. خراج‌گیری دولت.

در زیر به توضیحاتی در خصوص شاخص‌های دولت‌های سنتی می‌پردازیم.

۱. کنترل و استفاده نامشروع از ابزار خشونت

وبر، در تعریف مشخصه دولت اهمیت بیشتری به کنترل بر ابزارهای خشونت قائل است. وی در ساده‌ترین تعریف از دولت می‌گوید: دولت یک اجتماع بشری است که مدعی انحصار مشروع استفاده از نیروی فیزیکی در درون یک قلمروی معین است.^۱ گیدنز، می‌گوید: در دولت‌های سنتی یا در امپراتوری‌های گذشته برای تأمین نظم و حفاظت و نگهداری از سرحدات زمین‌ها، این دولت‌ها از ابزارهای زور و با تمام قدرت استفاده می‌کردند. امپراتوری‌ها برای حفظ و بقای خود به انباشت و تمرکز ابزار اعمال قهر و مهمتر از همه توانایی جنگیدن نیاز داشتند. هنگامی که این توان از بین رفت، امپراتوری‌ها متلاشی شدند.^۲

۲. فقدان حاکمیت قانونی

هینسلی، حاکمیت را به‌عنوان «اقتدار کامل و نهایی در یک اجتماع سیاسی» تعریف می‌کند.^۳ ذات و وجود حاکمیت بدین معنا نیست که حاکم می‌تواند هر کاری را که

1. Weber, M. (1970a) 'Politics as vocation', in H. H. Gerth and C. W. Mills (eds) From Max Weber. London: Routledge & Kegan Paul. pp.78

2. Giddens, Anthony (1985) The Modern State and Violence, London: Polity Press. pp.5-3.

3. Hinsley, F. H. (1986) Sovereignty. 2nd edn, Cambridge: Cambridge University Press. pp.1,26.



خواست انجام بدهد. آشکال جدید مدیریت، تکنیک‌های جدید ثبت اسناد و مدارک، تکنولوژی‌های جدید انتقال و ارسال اطلاعات و مردم به دولت‌های مدرن قدرت حکمرانی بهتری می‌دهد که برای بیشتر دولت‌های سنتی در دسترس و امکان‌پذیر نبود. از نظر گیدنز، قلمرو تحت حاکمیت دولت‌های سنتی همیشه ناقص تعریف می‌شد و میزان کنترلی که توسط حکومت مرکزی اعمال می‌شد کاملاً ضعیف بود. مفهوم حاکمیت - این که حکومتی بر ناحیه‌ای با مرزهای مشخص تسلط دارد و در محدوده آن قدرت عالی به‌شمار می‌رود- در مورد دولت‌های سنتی صدق نمی‌کرد. در دولت‌های سنتی بیشتر جمعیتی که تحت حکومت شاه یا امپراتور بودند کسانی را که بر آنها حکومت می‌کردند چندان نمی‌شناختند و علاقه‌ای به آنها نداشتند.^۱

۳. قدرت پراکنده و نامتمرکز دولت‌ها

در دولت سنتی، قدرت بخش‌بخش شده بود و گروه‌های مختلف بسیاری در آن سهیم بودند. وفاداری‌های سیاسی چندگانه بود و سلسله‌مراتب کاملاً مشخصی از اقتدار وجود نداشت. هیچ نهاد یگانه‌ای زندگی سیاسی را به شیوه‌ای که امروزه دولت مدرن به‌صورت روزمره کنترل می‌کند، کنترل نمی‌کرد یا امکان کنترل وجود نداشت.^۲

کریستوفر موریس، معتقد است که دولت مدرن سازمانی سیاسی است که در اروپای قرن ۱۶ و ۱۷ ظهور یافت و تا اندازه بسیاری با ساختارهای غیرسیاسی و سازمان‌های سیاسی سنتی، همانند لیگ اتحادیه‌های سیاسی، حوزه‌های قضایی شهرها،

۱. آنتونی گیدنز، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی، ۱۳۷۴، صص ۲۲۶ و ۲۲۵.

2. Eric, Mack and Christopher W. Morris (2000) "An Essay on the Modern State", *Noûs*, 34(1): 153-164. pp.154-156.

لردها، شاهان و امپراتورها که ساختار سیاسی قرون وسطی را می‌ساختند، متفاوت است.

۴. قلمرو سرزمینی نامشخص و پراکنده دولت^۱

دولت‌ها فضای فیزیکی تعریف شده‌ای دارند که در آن اقتدار مشروعی را اعمال می‌کنند. در واقع قلمرو سرزمینی مشخص و معین یکی از چیزهایی است که دولت مدرن را از آشکال سیاسی اولیه از قبیل امپراتوری‌های پیشامدرن متمایز می‌سازد. گیدنز، اعتقاد دارد که امپراتوری‌های اولیه تشکیلات سیاسی قدرتمند و وسیعی داشتند، اما مرزهای سرزمینی آنان توسط سرحدات مبهم و نامشخصی معین شده بودند تا توسط مرزهای مشخصی که ما امروزه با آنها آشنا هستیم.^۲

۵. فقدان قانون اساسی یکپارچه

قوانین اساسی مقررات اجرای فرآیند سیاسی تلقی می‌گردند. قانون اساسی «قوانینی در خصوص قانونگذاری» وضع می‌کند و در واقع وجود دولت را تضمین می‌کنند. در دولت‌های سنتی شاه مطلقه مدعی بود که او منشأ غایی قانون بشری است، هر چند ذکر این نکته مهم است که این دعوی او بنا به فهم عمومی، از قانون خداوند نشئت می‌گرفت. مشروعیت شاه بر حق الهی استوار بود. در این مفهوم کاملاً خالص، قدرتمندان سیاسی به اندازه هر نهاد صنفی دیگری زیر سیطره قانون قرار داشتند.^۳

1. Territory of state

2. Giddens, Anthony. (1985) *The Nation-State and Violence*. Cambridge: Polity. pp.49-50

3. Benn, S.I. and Peters, R.S.(1959) *Social principles and the democratic state*, London. Allen& Unwin. pp.256.



۶. اعمال قدرت و نفوذ شخصی

نظم سیاسی قانونی به معنای «حاکمیت مردان» نیست، بلکه به معنای حاکمیت قانون است. یکی از مسائل قدیمی در نظریه سیاسی این است که یک حکومت خوب حکومتی است که بر وفق اراده و تمایل دلخواه یک نفر خاص اداره نمی‌شود، بلکه براساس مجموعه‌ای از قوانین کلی و عمومی اداره می‌گردد. در دولت‌های سنتی معمولاً خواست و اراده شاه یا امپراتور حاکم بر اراده و نظر تمام مردم تحت فرمانروایی‌اش است و در بیشتر کارهای حکومتی بر میل نظر خویش اقدام می‌کند.

۷. فقدان ملی‌گرایی^۱

همانطور که در این نوشتار به آن اشاره شده یکی از ویژگی‌های دولت‌های سنتی این است که قلمروها و سرزمین‌های تحت حکومت آنان از پراکندگی وسیعی برخوردار بوده و به دلیل این پراکندگی، مردمان و ساکنین این سرزمین‌ها نتوانسته‌اند آن احساس و تعلق جمعی که در دولت‌های مدرن باعث همبستگی و انسجام اجتماعی و فرهنگی شهروندان شده را داشته باشند. امپراتوری‌ها بر گستره جوامعی سیطره داشتند که به لحاظ فرهنگی متنوع و ناهمگون بودند. امپراتوری‌ها فرمانروایی می‌کردند نه حکومت و به بیان دیگر، امپراتوران بر یک فضای اجتماعی و جغرافیایی محدود سیطره داشتند.

۸. عدم بروکراسی

وبر، بروکراسی را به‌عنوان شکل کلی مدیریت در تمام سازمان‌های بزرگ‌مقیاس در

جامعه مدرن و فرآیند کلی عقلانیت جامعه مدرن تلقی می‌کرد. مدیریت دولت و اجرای امورات اداری دولت‌های مدرن از اجرای اداری دولت‌های سنتی متفاوت است. یعنی در دولت سنتی بروکراسی وجود نداشته است.

امپراتوران حاکمان دولت‌های سنتی بر یک فضای اجتماعی و جغرافیایی محدود سیطره داشتند و فاقد ابزار اداری لازم یعنی نهادها، سازمان‌ها، اطلاعات، نیروی انسانی کارآمد و نظایر آن، برای ایجاد تشکیلات اداری منظم در قلمروهای مورد ادعای خود بودند.

۹. فقدان اقتدار و مشروعیت قانونی

ماکس وبر، اقتدار را به‌عنوان تبعیت مردم از دستور و اجرای آن براساس رضایت تعریف می‌کند. مشروعیت منزلت حاکم در بین مردم و اقتدار مشروع چیزی است که از آن پیروی می‌شود تا حدودی به‌خاطر اینکه تعهدی برای کنشگر ایجاد می‌کند.^۱

در دولت‌های سنتی، اقتدار در درون یک نظام قضایی معین در یک مکان واحد متمرکز و به‌طور سنتی متعلق به شخص پادشاه مقدس بود. در این دولت‌ها، اراده و خواست پادشاه مافوق همه افراد بوده و قدرت و حاکمیت نیز در دست ایشان قرار می‌گرفت.

۱۰. نبود شهروندمداری

شهروندمداری یکی از قدیمی‌ترین اصطلاحات گفتمان سیاسی است. شهروند در کل کسی است که در زندگی اجتماع سیاسی مشارکت داشته باشد. در کشورهای سنتی به‌دلیل اعمال

1. Weber, M. (1978a) *Economy and Society*, Volume I. New York: Bedminster. pp.31,53.



قدرت فزآینده و استفاده از زور حاکم یا سلطان، افراد تابع اراده و خواست حاکم بوده‌اند. در این دولت‌ها فرد رعیت^۱ و فرمانبردار تلقی می‌گردید نه شهروند.^۲ همانطور که ترنر، می‌گوید: انتقال حکمرانی از مجموعه‌ای از شاهان به مجموعه‌ای از شهروندان. یکی از مهمترین تحولاتی بود که در تاریخ دموکراسی‌های غربی اتفاق افتاد.^۳ ایشان در ادامه می‌گویند: شاید در دوران گذشته عنوان شهروندی صرفاً از طریق اطاعت و تابعیت رعیت و فرمانبر از اراده و خواست حاکم و انجام دستورات او قابل تحقق می‌شد.

۱۱. خراج‌ستانی

در حالی که امپراتوری‌ها غالباً دارای راه‌های تجاری بسیار طولانی بودند و مستقیماً به دادوستدهای تجاری با قلمروهای دور دست می‌پرداختند، احتیاجات اقتصادی آنها عمدتاً از طریق اخذ خراج^۴ تأمین می‌شد که در صورت کاهش قدرت نظام آنها بخشی از آن در معرض تاخت‌وتاز قرار می‌گرفت. نظام خراج از امپراتور و دستگاه اداری و نظامی او حفاظت می‌کرد.

بنابراین براساس واقعیت‌های تاریخی و نظریه‌های صاحب‌نظران می‌توان تیپ ایدئالی به شرح زیر از دولت سنتی ارائه داد:

-
1. Subject
 2. Citizenship
 3. Turner, B. S. (1990) 'Outline of a theory of citizenship', *Sociology* 24, 2, 211.
 4. Tribute

جدول تیپ ایدئال دولت سنتی

| دولت سنتی |
|---|
| ارتش مبتنی بر مزدوری دارند. |
| خراج بگیرند. |
| بروکراسی به گستردگی دولت مدرن نیست، درهای بروکراسی بسته است. (موروثی است). |
| در قلمرو امپراتوری، قدرت‌های محلی در محدوده خود حق اعمال خشونت مشروع دارند. |
| حکومت امپراتوری بر تابعان از طریق حکام محلی انجام می‌گردد. |
| بجای مرزهای مشخص دارای جبهه است که با قدرت یا ضعف مرکز جابه‌جا می‌شوند. |
| استاندارد واحدی در کلیت امپراتوری وجود ندارد و تابعان هر یک از حکام محلی استانداردهای خود را دارند. |
| معمولاً همگون‌سازی هویتی جایگاهی در دولت‌های سنتی و امپراتوری‌ها ندارد. در بسیاری از موارد همگون‌سازی هویتی در نهایت به ناپودی آنها انجامیده است. |

نتیجه‌گیری

دولت بزرگترین نهاد، سازمان، بازیگر و مهمترین رکن نظام سیاسی یک جامعه محسوب می‌شود. مطالعه و بررسی علمی دولت از چنان اهمیتی برخوردار است که در جامعه امروزی نیاز به تدوین رشته‌ای با عنوان مطالعات دولت^۱ احساس می‌شود. با وجود این تداوم جامعه بدون تصور دولت امری غیرممکن است.

با توجه به مطالب موجود در زمینه سیر تطور و شکل‌گیری دولت می‌توان گفت شکل‌گیری دولت یک توسعه اجتماعی جدید در زندگی اجتماعی بوده است. در واقع به گفته مان، چیزی کمتر از یک درصد از تاریخ انسانیت تحت اداره ابتدایی‌ترین اشکال



دولت‌ها سپری شده است. دولت مدرن در میان این تاریخچه کوتاه، یک پدیده نوپا و جدیدی است. به عبارت دیگر قدمت و تاریخ ظهور دولت‌های سنتی بسیار بیشتر از قدمت تاریخی ظهور دولت‌های مدرن است.

پیش از شکل‌گیری دولت‌های مدرن، سازمان سیاسی جوامع شکل‌های دیگری داشت که با اندکی مسامحه می‌توان آنها را دولت‌های سنتی نام گذاشت. دولت‌های سنتی شکل‌های گوناگونی مانند دولت‌شهرها، نظام‌های فئودالی، امپراتوری‌های پاتریمونیا، امپراتوری‌های کوچ‌رو و امپراتوری‌های بروکراتیک و متمرکز داشتند.

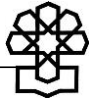
دولت‌های سنتی ظرفیت اعمال زور و اجبار بیشتری داشتند و تعداد کمی از آنها دارای یک قلمرو سرزمینی مشخص و معین بوده‌اند. دولت‌های سنتی یا امپراتوری‌های سنتی نه به واسطه مرزهای مشخص، بلکه توسط سرحدات مبهم معین می‌شده‌اند. آنها ممکن است مجموعه‌ای از مقررات را بر قلمروی خاصی اعمال می‌کردند، اما به طور کلی آنها ظرفیت و توانایی اجرایی یا نظامی حکمرانی را نداشتند. به عبارت دیگر، آنها نمی‌توانستند کنترل و نظارت روزمره را بر جمعیت‌های تحت فرمان‌شان اعمال کنند. از نظر آنها استخراج منابع خیلی مهم بود، اما این استخراج برپایه نظام خراج‌گیری یا استثمار بوده است نه برپایه رژیم قانونی منظم مالیات‌ستانی.

به هر حال فروپاشی دولت‌های سنتی یکی از موضوعات قابل توجهی است که در این گزارش به آن پرداخته شده است. عواملی که زمینه‌های فروپاشی دولت‌های سنتی از جمله دولت‌های مطلقه را فراهم کردند عبارتند از: منازعه بین سلطان و رعیت بر سر حوزه اقتدار مشروع، شورش‌های دهقانان در برابر افزایش مالیات و تعهدات اجتماعی، گسترش تجارت، بازرگانی و روابط بازار، تجلی و درخشش فرهنگ رنسانس همراه با

منافع و علایق جدید آن در اندیشه‌های سیاسی کلاسیک همچون دموکراسی آتنی و قانون روم، تحولات در عرصه تکنولوژی به‌ویژه در تکنولوژی نظامی، همبستگی و اتحاد حاکمان ملی، نزاع مذهبی و چالش در زمینه ادعاهای کلی کاتولیسیسم، نزاع و کشمکش بین کلیسا و دولت.

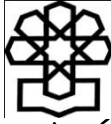
منابع و مآخذ

۱. ادیبانی، سیدیونس. حکومت در اندیشه فارابی، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی ایران، دفتر مطالعات بنیادین حکومتی، تاریخ انتشار ۱۳۹۴/۳/۱۹.
۲. آگوستین، سنت. شهر خدا، ترجمه حسین توفیقی، ناشر: دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۹۱.
۳. فارابی، ابونصر. اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، ترجمه و تحشیه سیدجعفر سجادی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد، ۱۳۷۹.
۴. فارابی، فصول‌المدنی، ویراسته د.م. دانلوپ، چاپ کمبریج، ۱۹۶۱.
۵. فارابی، ابونصر. سیاست مدینه، ترجمه سیدجعفر سجادی، تهران، انجمن فلسفه ایران، ۱۳۵۸.
6. Anderson, P. Lineages of the Absolutist State. London: New Left Books, 1974.
7. Aristotle, politics. Book 7, section 1, 1323B. Translated by Benjamin Jowett.
8. Benn, S.I. and Peters, R.S. Social principles and the democratic state, London. Allen & Unwin, 1959.
9. Bull, H. The Anarchical Society, Cambridge, MacMillan, 1977.
10. Eisenstadt, S. N. The Political Systems of Empires. Glencoe, IL: Free Press, 1963.
11. Epstein, Gerald, "International Capital Mobility and The Scope for National Economic Management", Robert Boyer & Daniel Drache (Eds), in States Against Markets: the Limits of Globalisation, London & New York: Routledge, 1996, pp. 211-224.



12. Evans, Peter, “The Eclipse of the State?: Reflections on Stateness in an Era of Globalisation”, *World Politics*, 50, 1997, pp. 62-87.
13. Eric, Mack and Christopher W. Morris "An Essay on the Modern State", *Noûs*, 34(1): 153–164, 2000.
14. Giddens, Anthony, ‘Class division, class conflict and citizenship rights’, in A. Giddens, *Profiles and Critiques in Social Theory*. London: Macmillan, 1982.
15. Giddens, Anthony, *The Modern State and Violence*, London: Polity Press, 1985.
16. ———*The Nation-State and Violence*. Cambridge: Polity, 1985.
17. Gilpin, Robert, *The Challenge of Global Capitalism*, Princeton, NJ: Princeton University Press, 2000.
18. Held, D. ‘The development of the modern state’, in S. Hall and B. Gieben (eds) *Formations of Modernity*. Cambridge: Polity, 1992.
19. Hellenier, Eric, ”Post-Globalisation”, Robert Boyer & Daniel Drache (Eds), in *States Against Markets: the Limits of Globalisation*, London & New York: Routledge, 1996, pp. 193-210.
20. Henshall, D. *The Myth of Absolutism*. London: Longman, 1992.
21. Hinsley, F. H. *Sovereignty*. 2nd edn, Cambridge: Cambridge University Press, 1986.
22. Hobbes, T. *Leviathan*, Harmondsworth, penguin, 1968.
23. Hurd , Patrick L. *St. Augustine’s The City of God*, Texas: Weatherford, 2001.
24. Jackson, Robert H and James, Alan, “The Character of Independent Statehood”, Robert H. Jackson and Alan James (Eds), *States in a Changing World*, Oxford: Clanderon Press, 1993.
25. Locke, J. *Two Treatise of Government*, Cambridge, Cambridge university press, 1963.
26. Mann, M. *The Sources of Social Power, Volume I: A History of Power from the Beginning to AD 1760*. Cambridge: Cambridge University Press, 1986.
27. Mann, M. *The Sources of Social Power, Volume II: The Rise of Classes and Nation-States, 1760–1914*. Cambridge: Cambridge University Press, 1993a.
28. Morris, Christopher W. *An Essay on the Modern State*, New York and

- Cambridge: Cambridge University Press, 1998.
29. Pierson, Christopher, *The Modern State*, London and New York: Routledge, 1996.
30. Plato, *Republic*, Op. cit., pp.499b.
31. Poggi, G. *The Development of Modern State*, London: Hutchinson, 1978.
32. Poggi, G. *the state: its nature, Development and prospects*, Cambridge, polity press, 1990.
33. Rousseau, J.J. *the social contract*, Harmondsworth, penguin, 1968.
34. Tilly, C. *Reflections on the history of European state-making*, in Tilly, C. (ed) *The formation of national states in western Europe*, Princeton, Princeton university press, 1975.
35. ——— *Coercion, Capital, and European States, AD 990–1990*. Oxford: Blackwell, 1990.
36. Turner, B. S. 'Outline of a theory of citizenship', *Sociology* 24, 2, 189–217, 1990.
37. Weber, M. 'Politics as vocation', in H. H. Gerth and C. W. Mills (eds) *From Max Weber*. London: Routledge & Kegan Paul, 1970a.
38. Weber, M. *Economy and Society, Volume I*. New York: Bedminster, 1978a.



مرکز پژوهش‌ها
مجلس شورای اسلامی

شماره مسلسل: ۱۴۶۲۳

شناسنامه گزارش

عنوان گزارش: آشنایی با شاخص‌های دولت سنتی

نام دفتر: مطالعات بنیادین حکومتی (گروه بنیادین حکومتی)

تهیه و تدوین: حسن صالح‌نژاد

ناظر علمی: سیدینوس ادیانی

متقاضی: ریاست مرکز

سرپرستار: حسین صدری‌نیا

واژه‌های کلیدی:

۱. دولت

۲. دولت سنتی

۳. قدرت نامتمرکز

۴. فقدان حاکمیت قانونی

۵. به‌کارگیری نامحدود زور



تاریخ انتشار: ۱۳۹۴/۱۰/۲۲